

آنچه در این ستون می‌خوانید، دیدگاه‌های رسانه‌های خارجی است که صرفاً جهت اطلاع‌رسانی منتشر می‌شود و این دیدگاه‌ها موضع روزنامه «هم‌میهن» نیست.



اسرائیل هنر معامله را بیاموزد



لورنس هاس

پژوهشگر شورای آمریکایی سیاست خارجی

رهبران اسرائیل احتمالاً در پی سفر دونالد ترامپ به منطقه و رفتار صمیمانه‌اش با برخی از سرسخت‌ترین رقبای اسرائیل، حال خوشی ندارند. در سفر ترامپ خبری از سفر به اسرائیل نبود و آمریکا غافلگیرانه بدون اطلاع اسرائیل برای آزادی یک گروگان آمریکایی در غزه معامله کرد و با حوثی‌ها برای توقف حمله به کشتی‌های آمریکایی توافق کرد، با رزمنده سابق گروه القاعده که اکنون در دمشق قدرت را در اختیار دارد دیدار کرد، با محمد بن سلمان یک توافق بزرگ فروش تسلیحات امضا کرد، به او گفت که هر زمان صلاح دانست می‌تواند عادی‌سازی روابط اسرائیل و سعودی را پیش ببرد، مذاکرات هسته‌ای با ایران را دوباره احیا کرد و سیگنال‌های متناقضی در مورد خط قرمزهای آن فرستاد و نهایتاً اینکه یک جت جدید ریاست‌جمهوری از قطر، حامی اصلی حماس، دریافت کرد. نتیجه اینکه اسرائیل مجبور است تنها با حوثی‌ها بجنگد، محمد بن سلمان بدون عادی‌سازی با اسرائیل به توافق خرید سلاح مورد علاقه‌اش رسید، ایران این فرصت را پیدا کرد که برنامه هسته‌ای‌اش را همچنان استمرار دهد و بتواند از زیر بار تحریم‌های در حال انقضای جهانی فرار کند و حماس توانست کمک کند شکاف میان آمریکا و اسرائیل عمیق‌تر شود.

چالش بزرگ برای اسرائیل اکنون این است که چگونه به رویکرد انقلابی جدید ترامپ به منطقه و جهان واکنش نشان دهد. دنیس راس می‌نویسد: «مبنای حمایت آمریکا از اسرائیل مبنی بر تصور ارزش‌های مشترک میان آمریکا و اسرائیل است.» اما این دوران گذشته است. ترامپ در ریاض به وضوح نشان داد که دیگر اهمیتی نمی‌دهد که یک کشور خاورمیانه‌ای دموکراسی باشد و حقوق بشر را تضمین کند یا اینکه یک نظام خودکامه باشد که مردمش را تحت رعب و وحشت هدایت می‌کند. ترامپ در ریاض گفت: «شگفتی‌های چشم‌نواز ریاض و ابوظبی توسط افراد موسوم به ملت‌ساز و نتوکان و نهادهای غیرانتفاعی لیبرال درست نشده است، بر خلاف هزاران میلیارد دلاری که در کابل و بغداد و بسیاری از شهرهای دیگر هدر داده شد. تولد خاورمیانه مدرن توسط مردم خود منطقه به ارمغان آمده است.» به عبارت دیگر آمریکا دیگر آزادی و دموکراسی را در منطقه ترویج نمی‌کند و در منطقه‌ای که به شدت نیازمند آزادی و دموکراسی است، سیاست خارجی‌اش را بر مبنای نظامی، سرمایه‌گذاری و معامله‌های بده‌بستانی بنا کرده است. در نتیجه روابط نزدیک سنتی واشنگتن و اسرائیل در ۷۵ سال گذشته دیگر ویژه نخواهد بود و دیگر تفاوتی با روابط آمریکا با دیگر کشورها نخواهد داشت.

در این شرایط سوال اصلی در واشنگتن این است که چه چیزی می‌توانیم از اسرائیل بگیریم؟ و در اسرائیل سوال این است که چه چیزی از جنس معامله داریم که به آمریکا پیشنهاد بدهیم؟ در نگاه نخست، دورنما چندان روشن نیست. برخلاف کشورهای عربی، اسرائیل نمی‌تواند صدها میلیارد دلار در آمریکا سرمایه‌گذاری کند. اما اسرائیل روی حوزه نظامی و اقتصاد خیلی کار کرده است. آمریکا و اسرائیل مدت‌ها روی مسائل امنیتی همکاری کرده‌اند، برای ساخت فناوری‌های جدید دفاعی مشارکت کرده‌اند، اطلاعات مشترک دارند و از سال ۱۹۸۵ در چارچوب توافق تجارت آزاد با یکدیگر تجارت می‌کنند. اسرائیل فناوری‌هایی را که برای نابودی تونل‌های حزب‌الله و حماس استفاده می‌کرد به آمریکا داد که آمریکا از آنها در جنگ با داعش و مبارزه با قاچاق مواد مخدر در مرزهای جنوبی آمریکا استفاده کرد. در عین حال اسرائیل با حمله به تاسیسات هسته‌ای عراق و سوریه و حملات ممنوعی به زیرساخت‌های هسته‌ای ایران، به تلاش‌های آمریکا برای عدم اشاعه هسته‌ای کمک کرده است. اسرائیل همچنان به عنوان یک محل تولید فناوری برای پیشبرد امنیت و اقتصاد باقی خواهد ماند و آمریکا همچنان می‌تواند از این نوآوری‌ها بهره‌مند شود. اما از آنجا که سیاست خارجی آمریکا فعلاً بیش از آنکه مبتنی بر ارزش‌ها باشد مبتنی بر ترانکش‌های نظامی و اقتصادی خواهد بود، اسرائیل هم‌باید بر همین اساس روابطش را با آمریکا تقویت کند، یعنی با استفاده از توانایی‌های فناورانه برای شکل دادن به معاملات جدید با آمریکای کاسب‌کار جدید.



عکس: محمد پزیرا/آژانس

مذاکرات دشوار

تبیین چرایی دشواری توافق هسته‌ای ایران و آمریکا

ناگفته پیداست که هر دوی دیدگاه‌ها از سوی ایران پذیرفتنی نیستند. جمهوری اسلامی ایران نه تنها خود برنامه هسته‌ای بلکه حفظ حق غنی‌سازی را ضرورتی انکارناپذیر می‌داند. ایران غنی‌سازی را قریب‌ترین خط شریاطی مصالحه‌پذیر نیست. با مقایسه استدلال‌های دو طرف اختلاف، به خوبی می‌توان وجود تضادی آشستنی‌ناپذیر را استنباط کرد. از یک‌سو، برخی در آمریکا خود برنامه هسته‌ای و برخی حق غنی‌سازی را توجیه‌ناپذیر می‌دانند و در سویی دیگر ایران غنی‌سازی را حق مشروع و انکارناپذیر خود تفسیر می‌کند. حال پرسش این است که این تضاد دیدگاه را چگونه می‌توان تبیین کرد؟ بنیان اختلاف ایران و آمریکا بر سر برنامه هسته‌ای را با اتکاء به کدامین عوامل می‌توان تبیین کرد؟

به نظر می‌رسد صرف‌نظر از عواملی همچون کارشکنی‌های اسرائیل و یا افتراق نظر در دولت ترامپ، اختلاف بر سر برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران از تضادی بنیادی‌تر ناشی می‌شود. دو طرف اختلاف از چشم‌اندازی متفاوت به برنامه هسته‌ای ایران می‌نگردند و از منطقی متفاوت پیروی می‌کنند. شاید بتوان به طرح این نظر خطر کرد که برنامه هسته‌ای ایران در آمریکا و ایران در دو پارادایم متفاوت فهم می‌شود، دو پارادایمی که «قیاس‌ناپذیر»^۱ به نظر می‌رسند. این قیاس‌ناپذیری امکان گفت‌وگو و یافتن فهم مشترک را ناممکن کرده است. گرچه نمایندگان ایران و آمریکا از مسیر برگزاری مذاکرات می‌کوشند تا به یک فهم مشترک دست یابند اما به نظر می‌رسد مذاکرات به سبب پیروی دو طرف از دو منطق متفاوت به «گفت‌وگوی ناشنوايان»^۲ تبدیل شده است. دو طرف با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند اما فهمی از منطق طرف مقابل ندارند.

ایالات متحده آمریکا و متحدان هم‌سوی این کشور، برنامه هسته‌ای ایران را از منطقی امنیتی و نظامی و در چارچوب گسترده‌تر «نظم امنیتی منطقه‌ای خاورمیانه»^۳ فهم و تفسیر می‌کنند. بر اساس این منطق، برخورداری ایران از برنامه هسته‌ای به معنای برهم خوردن نظم امنیتی مطلوب آمریکا و متحدان این کشور در خاورمیانه است. ایران حتی اگر در پی تولید سلاح هسته‌ای نباشد با حفظ غنی‌سازی در داخل می‌تواند خود را به یک کشور در «آستانه هسته‌ای شدن»^۴ تبدیل کند. برای دهه‌های طولانی، استراتژی کلان امنیتی آمریکا در منطقه خاورمیانه برقراری یک موازنه قدرت نسبی (البته با حفظ برتری نظامی اسرائیل) و جلوگیری از ظهور یک هژمون هسته‌ای بوده است. آمریکا با پیروی از این منطق دولت‌هایی همچون عراق صدام حسین و جمهوری اسلامی ایران را در رديف «دولت‌های سرکش»^۵

از ماهیت این برنامه سبب شود. بی‌تردید با در نظر داشت «محیط عملیاتی» که برنامه هسته‌ای ایران در آن ادراک می‌شود، انجام چنین تغییری بسیار دشوار است. اجازه دهید این استدلال را با وضوح بیشتری تبیین کنم. با بررسی اظهارات، گزارش‌ها و تحلیل‌های مقامات و صاحب‌نظران آمریکایی می‌توان در شرایط کنونی دو دسته از دیدگاه‌ها درباره برنامه هسته‌ای را از یکدیگر تفکیک کرد: گروه نخست بر این باورند که ایران به سبب برخورداری از منابع عظیم نفت و گاز، هیچ نیازی به برنامه هسته‌ای ندارد. غنای منابع فسیلی، ایران را از کوشش برای دستیابی به انرژی هسته‌ای بی‌نیاز کرده است و این کشور می‌تواند با نوسازی زیرساخت‌های خود در بخش نفت و گاز تمامی نیازهای ناشی از برنامه هسته‌ای را رفع کند. حامیان این استدلال بر این باورند که توسعه برنامه هسته‌ای ایران هیچ منطق اقتصادی ندارد. ایران بدون نیاز به سرمایه‌گذاری سنگین در این صنعت می‌تواند با هزینه‌هایی کمتر بهره‌برداری از منابع فسیلی را ارتقاء داده و نیازهای خود را بر طرف سازد. دیوید آلبرایت^۶ بنیانگذار مؤسسه علم و امنیت بین‌الملل^۷ در واشنگتن و همکاران وی از چنین منطقی پیروی می‌کنند. در ماه‌های اخیر دونالد ترامپ با اتکاء به چنین منطقی با برنامه هسته‌ای ایران مخالفت کرده است. از دیدگاه رئیس‌جمهور آمریکا نیز ایران به سبب برخورداری از منابع عظیم نفت و گاز هیچ نیازی به برنامه هسته‌ای ندارد.

گروه دوم با پذیرش ضرورت برنامه هسته‌ای ایران برای رفع مشکلات در زمینه تولید انرژی و مصارف غیرنظامی دیگر بر این باورند که حفظ برنامه هسته‌ای در راستای این اهداف نیازمند غنی‌سازی در داخل ایران نیست. به بیانی دیگر بر اساس استدلال گروه دوم، ایران برای رفع نیازهای داخلی خود می‌تواند برنامه هسته‌ای را حفظ کند اما حفظ حق غنی‌سازی در داخل هیچ ضرورتی ندارد. حامیان توافق

با ایران در دولت ترامپ از این استدلال پیروی می‌کنند. دو دیدگاهی که در بالا به آن‌ها اشاره شد به‌رغم اختلاف‌نظر برسر ضرورت حفظ برنامه هسته‌ای ایران در یک موضوع با یکدیگر اتفاق نظر دارند و آن این است که پافشاری جمهوری اسلامی ایران بر سر حفظ حق غنی‌سازی در داخل تنها با داشتن دلایل نظامی توجیه‌پذیر است. اینان بر این باورند که ایران با حفظ برنامه هسته‌ای خود می‌تواند اورانیوم غنی‌شده مورد نیاز برای مصارف غیرنظامی را با هزینه‌ای کمتر از بازارهای بین‌المللی تهیه کند. بدین‌سان حتی اگر ضرورت حفظ برنامه هسته‌ای ایران پذیرفته شود، حفظ حق غنی‌سازی را هیچ منطق غیرنظامی نمی‌تواند توجیه کند. ایران تنها برای تولید سلاح هسته‌ای بر ضرورت غنی‌سازی در داخل تأکید می‌کند.

ایالات متحده آمریکا و متحدان هم‌سوی این کشور، برنامه هسته‌ای ایران را از منطقی امنیتی و نظامی و در چارچوب گسترده‌تر «نظم امنیتی منطقه‌ای خاورمیانه»^۳ فهم و تفسیر می‌کنند. بر اساس این منطق، برخورداری ایران از برنامه هسته‌ای به معنای برهم خوردن نظم امنیتی مطلوب آمریکا و متحدان این کشور در خاورمیانه است. ایران حتی اگر در پی تولید سلاح هسته‌ای نباشد با حفظ غنی‌سازی در داخل می‌تواند خود را به یک کشور در «آستانه هسته‌ای شدن»^۴ تبدیل کند



مجید محمدشریفی

استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی

دور پنجم مذاکرات نمایندگان ایران و ایالات متحده آمریکا در رم پایتخت ایتالیا برگزار شد و آنگونه که انتظار می‌رفت به سبب اختلافات بنیادین دو کشور، این مذاکرات به پیشرفت چشمگیری منتهی نشد. از اظهارات عباس عراقچی وزیر امور خارجه کشورمان چنین می‌توان دریافت که ایران و آمریکا هیچ‌کدام با پیشنهادات انجام شده موافقت نکرده‌اند و اکنون این وزیر خارجه عمان است که می‌کوشد با عرضه طرح‌هایی، مواضع دو طرف اختلاف را به یکدیگر نزدیک کند. هرچند سخنان عراقچی گویای آن است که به امکان موفقیت طرح‌های عمان نیز نمی‌توان خوش‌بین بود. به نظر می‌رسد دیدگاه‌های مقامات ایران و آمریکا بر سر ماهیت برنامه هسته‌ای ایران آنچنان با یکدیگر متفاوت و حتی متضاد است که برگزاری چند دور دیگر مذاکرات نیز در صورت پافشاری طرفین بر مواضع پیشین گرهی از کار فروسته این گفت‌وگوها باز نخواهد کرد. گرچه نمی‌توان توان دیپلماسی و امکان طرح پیشنهاداتی برای حل بحران حتی به صورت موقت را یکسره نادیده گرفت اما تأملی در ماهیت اختلافات دو طرف و همچنین تضاد بنیادین بر سر منطق پذیرش یا عدم پذیرش برنامه هسته‌ای ایران، حصول یک توافق را دشوار (اگر نگوئیم ناممکن) ساخته است.

ارزیابی واقع‌بینانه از شرایط مذاکرات سبب شده تا نویسندگان به‌رغم حفظ امید به حل اختلافات از مسیر مذاکره، امکان دستیابی به توافقی را دشوار تلقی کنند. گرچه تحلیل‌گران در تبیین چرایی دشواری حصول توافق بین ایران و آمریکا به عوامل مختلفی چون نقش اسرائیل، اختلاف‌نظر در تیم سیاست خارجی دولت ترامپ، بازگشت‌ناپذیربودن پیشرفت‌های هسته‌ای ایران و عامل زمان اشاره می‌کنند اما نویسندگان به این باور است که ماهیت اختلاف ایران و آمریکا بر سر برنامه هسته‌ای ایران آنچنان اختلافی بنیادین و استوار بر منطق‌هایی متضاد است که تنها یک «تغییر پارادایم»^۱ در نظرگاه‌های دو طرف می‌تواند توافق را در دسترس قرار دهد. به بیانی دیگر، خروج از بن‌بست موجود و گشودن مسیری برای تداوم مذاکرات سازنده و در نهایت نیل به مقصد نهایی یعنی توافقی جامع را تنها در صورتی می‌توان متصور بود که یکی از طرف‌های اختلاف با کنارگذاشتن «هسته سخت»^۲ نظرگاه خود، «پارادایمی جدید» را عرضه کند؛ پارادایمی که نحوه نگریستن به برنامه هسته‌ای ایران را دستخوش تغییری بنیادین کند و فهم یکسره متفاوتی را